

## سرمقاله ---

## بد شگونی سال جدید برای جمهوری اسلامی

منصور امان

رژیم جمهوری اسلامی، سال ۸۲ را در حالی پشت سرمی گذارد که به انبان سیاسی آن بحرانهای جدید افزوده شده است و سال نو، باشناخته های خوبی برای ثبات و اقتدار آن آغاز نمی شود. رشته ای از فاکتورهای بین المللی و منطقه ای در ترکیب با شرایط داخلی، نظام ولایت فقیه را به تدریج به سوی کانون بحران و نقطه ی سرنوشت ساز نزدیک می سازد. اشغال نظامی عراق که به یکباره دشمن محبوب ملاها را در جایگاه همسایگی آنها نشاند، حلقه محوری در این عوامل را تشکیل می دهد. امری که از تصادم منافع شناخته شده این دو در نقطه ی حساس مزبور به تنهایی فراتر می رود و فاکتورهای دیگری در پهنه بین المللی و سیاست داخلی رژیم را نیز به گونه نیرومندی تحت تاثیر قرار می دهد.

اگرچه پیش از تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق، حکومت ملاها، همین میهمان ناخوانده را در مرزهای شرقی خود، افغانستان، نیز پذیرا شده بود، باین وجود، فرایند عمیقاً متفاوتی که اشغال عراق را در انتها به دنبال داشت، ارزیابی و برآیند دگرگونه ای از دومین حرکت نظامی کاخ سفید پس از ۱۱ سپتامبر به دست می دهد. درسایه شوک ناشی از انفجارهای نیویورک و واشنگتن و نادیده گیری آشکار نرتهای بین المللی توسط رژیم طالبان، پاسخ نظامی آمریکا در افغانستان، نمی توانست بدون موافقت و همراهی کشورهای پرنفوذ عضو شورای امنیت سازمان ملل باقی بماند. رویکرد تفاهم آمیز نهاد مزبور و رقبای اروپایی ایالات متحده، توسل به قهر علیه طالبان را از مشروعیتی بین المللی برخوردار ساخت، یک ویژگی محاسبه پذیر که فقدان آن در رویارویی بعدی آمریکا با رژیم صدام حسین، درونمایه جدیدی به چگونگی حل مناقشات بین المللی بخشید.

ماشین جنگی کاخ سفید و پنتاگون در حالی علیه عراق به حرکت درآمد که راه آن توسط هیچیک از پیش شرطهای متعارف دیپلماتیک و قواعد نظم دهنده روابط بین کشوری، هموار نشده بود. استناد یکجانبه ایالات متحده به منافع جداگانه خود که بی اعتنائی نخوت آمیز آن به دلایل

ومقاومت اعتراض گونه ی هم پیمانان پیشین و شرکای درجه دوم بعدی را به همراه داشت، نشانه های ابتدایی تحول در مناسبات بین المللی که پس از ۱۱ سپتامبر شروع به خودنمایی کرده بود را به مثابه یک دکترین مادیت یافته و دردست اجرا، به سطح فرز داد.

آمدگی و تمایل ایالات متحده برای گذاشتن تمام وزنه های سیاسی، اقتصادی و - بیش از همه - نظامی خود در کفه ی علائق ویژه خویش در پهنه جهانی، سیاست و دیپلماسی را به دوران جدیدی رهنمون گردید و در درجه ی نخست کشورهای که به گونه مستقیم در دامنه ی تاثیر و نفوذ آن قرار می گرفتند را به ارزیابی دوباره رویکردهای خود ناگزیر ساخت. جمهوری اسلامی، کره شمالی و لیبی به عنوان اهداف بالقوه ای که کاخ سفید به صراحت در تیررس خود قرار داده بود، میدانهای جدید تحرک سیاست مزبور به شمار می آمدند و این واقعیت نخست برای کاندیداهای آتی و سپس قطب دیگر سیاست جهانی، اتحادیه اروپایی، پوشیده نمانده بود. در همان حال که سرهنگ قذافی به شتاب و کره شمالی با احتیاط، به

ارتباط نزدیکی با سرریز شدن ظرفیت اجتماعی و اقتدارساز آن از یک سو و گنجایش ساختاری "نظام" از سوی دیگر دارد، با این وجود هاله یک تلاش برای رویارویی با شرایط جدید بین المللی و منطقه ای نیز برقرار این رهیافت معلق مانده است. در افغانستان، عراق، فلسطین و همچنین پیرامون مساله سلاحهای اتمی، این باند ولایت فقیه است که سررشته امور را در اختیار دارد و سخن آخر را به زبان می آورد. نفوذ جناح "دوم خرداد" در این پهنه ها، نه فقط به دلیل عدم برخورداری از اهرمهای مختص تاثیرگذاری بر محورهای مزبور، بلکه همچنین موانع سیاسی باند رقیب که به گونه موثری آن را از تحرک در این زمینه ها باز می دارد، کاملاً محدود مانده است. تغذیه ایدئولوژیک، مالی و تدارکاتی گماشتگان و هم پیمانان جمهوری اسلامی در سطح منطقه، به طور سنتی توسط ارگانهای تحت کنترل جناح ولایت فقیه انجام می شود و نقش باند "دوم خرداد" در این رابطه، از سطح کارچاق کنی و استتار فراتر نمی رود. پروژه هسته ای نیز به همین گونه، محدوده ویژه ارگانهای یادشده انگاشته می شود. مجموع این

سال آینده برای جمهوری اسلامی از همان نقطه ای آغاز می شود که سال پشت سر گذاشته شده، به پایان رسید. تفاوت تنها در دامنه ای است که بحرانهای به ارث رسیده خواهند یافت و پیامدهایی است که با آن ناچار به دست و پنجه نرم کردن

شرایط جدید واکنش نشان می دهند، جمهوری اسلامی، تلو تلو خوران در پس رویدادها حرکت می کند. زمینگیر شدن ملاها، به روشنی از کلافهای سردرگم ساختاری و ایدئولوژیک آن ریشه می گیرد. فاکتوری که در زمین واقعیت، هر راه حل اندیشه شده آن را به دلیل ناهمگونی و تضادهای درونی انگاشت و تدابیر عملی رژیم، به سرچشمه ی یک بحران دیگر تبدیل می کند و بر بن بستهای آن که اینک جایگاهی برابر با تهدید یافته اند، می

افزاید. کنار گذاشتن راه حل "اصلاحات" و حرکت به سمت یکپارچه نمودن حکومت، برجسته ترین نمود آشفتنگی در سیاست ملاهاست. اگرچه نقطه پایان گذاشتن بر پروژه "دوم خرداد"، عوامل، تنها یک نتیجه گیری را مجاز می شمارد و آن تعیین بی گفت و گوی باند ولایت به عنوان طرف حساب هر معامله یا مذاکره ی خارجی حکومت بر سر این محورهاست. یک فاکتور تعیین کننده در چرخش رهیافت حذف "اصلاح طلبان" و تمرکز اجرایی اموری که هر روز بیش از روز پیش، برای ثبات و موجودیت رژیم از اهمیت برخوردار شده و در این بین در دره های نخست دستورکار کارگزاران آن قرار گرفته است.

هنگامی که حجت الاسلام روحانی و نه رییس دولت یا نمایندگان او، با اختیارات گسترده، به مذاکره با فرستادگان اروپایی پرداخت، برای آخرین کارشناس بی استعداد "مسایل ایران" نیز آشکار گردید که طرف اصلی

گفتگو کیست و در کدام سوی بازار سیاست ملاها، باید چانه زد. به حاشیه رانده شدن جناح "اصلاح طلب" حکومت در این زمینه، جهتی که تحولات در جمهوری اسلامی مادیت می یابند را در برابر اروپا و آمریکا، پدیدار ساخت. و این به ویژه برای اتحادیه اروپایی که ترجیح می داد توازن قوا به گونه دیگری باشد و در این راستا نیز سیاست خود را کوک کرده بود، چندان خوش آیند نمی توانست باشد. همزمان اما مشروط نمودن پی گیری منافع استراتژیک خود تنها از طریق این یا آن جناح درونی حکومت نیز، تصویری نبود که سیاست فرودست اروپا بر اساس آن تنظیم شده و در نتیجه آن را در این نقطه از جهان از تحرک باز دارد.

کنار رفتن پرده های "اصلاحات" و پدیدار گشتن بازیگران اصلی بر صحنه ی بین المللی، اگرچه مکانی را در آن سوی میز معامله به باند ولایت عطا می کند، اما این هنوز با به رسمیت شناخته شدن و برخوردار گردیدن از اعتباری که علامت سؤال بود و نبود را از برابر مساله "نظام" پاک کند، فاصله دارد. گریبان طرف اصلی مناقشه، به دست مدعیان آمده و این چکیده ی تمام ابتکارات سیاسی باند ولایت در این دوره است. از این پس، اقدامات عملی در جهت "رفع نگرانیهای" اروپا و آمریکا، معیاری است که به جلو صحنه شتابندگان، توسط آن محک خورده و چگونگی برخورد با آنها تنظیم می شود. تیرشلیک شده از سوی باند

ولایت، به خوبی می تواند به عقب کمانه کند، زیرا هرامتیاز داده شده، بخشی از هویت و کارکرد جمهوری اسلامی را به کنار می راند و تامین منافع مشخصی در حوزه های سیاست و اقتصاد را با چالش روبرو می سازد. تصادمهای ناشی از تغییر ریل، به ویژه هنگامی که با جایگاه مورد مناقشه رهبری جناح ولایت که آن را در حل و فصل و راكد نگاه داشتن تضادهای درونی ناتوان ساخته ترکیب گردد، رهیافت کنونی را به تدریج به سطح یک عامل بحران زای دیگر فرامی رویند. نخستین تاثیر این موقعیت، فلج شدن دیپلماسی خرید گران

بقیه در صفحه ۴